

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که به مناسبت پیش آمد تفصیل بین مسائل اصولی و قواعد فقهی بود. اولاً عرض کردم این مسائل در طی زمان پیدا شد یعنی این طور نبود که از همان اول تدوین اصول این بحث بشود، وقتی انسان کتب اصول را نگاه می کند کاملاً واضح است که بر اثر گذشت زمان کیفیت بحث و طرح بحث عوض می شود و گاهی اوقات حتی در مسائل اصول اولیه جزئیات و بعضی از موارد جزئی هم ذکر شده است و یکی از مباحثی که بعدها جدا شد عرض کردیم مباحث قواعد بود و سرّ این که چرا جدا شد، عرض کردم بعضی از اهل سنت و غیرشان فروق بین مسائل اصولی و قواعد فقهی را تا فرق ذکر کردند. ما تقریباً در بعضی از بحث های سابق در استصحاب متعرض شدیم فعلاً دیگه چون وارد این بحث نمی خواستیم بشویم و به ذهن ما می آید نکته اش این باشد، آنی که مرحوم نائینی فرمودند به نظر ما خیلی روشن نمی آید، نکته اساسی این باشد که در قواعد فقه عنوان مثل فقه مطرح است، مثل عنوان اعانه ولو گاهی از آن حکم کلی در می آید، این طور نیست که حتماً استنتاج حکم جزئی بشود، به تعبیر ایشان و یا استنباط حکم.

و استنباط هم نیست یعنی در حقیقت یک نوع انطباق بر مورد است. بله از آن دلیلی که اقامه شده تا چه استظهار بشود، اگر استظهار شد آن وقت طبق آن حساب می شود مثلاً در لا ضرر اگر مراد فقط نفی باشد یک اثر دارد، اگر مراد اثبات باشد خب اثر دیگر دارد و بالفعل هم همین طور است. عده ای از احکام را با لا ضرر یا با استصحاب یا امثال این جور چیزها اثبات کردند با این که اینها را جزء قواعد فقه گرفتند. علی ای حال البته این بحثی بود که دیروز شد، به ذهن خود من این است که انصافاً عده ای از قواعد فقه یا به خاطر کثرت دوران در فقه مثل لا ضرر و تاثیرگذاری در عده ای از احکام مثل بحث اعانه بر اثم و بعضی هایش با این که فقط در موضوعاتند لکن چون فروع فراوانی دارند و آثار فراوانی دارند و ادله آنها مختلف بررسی می شود مثل قاعده فراق و قاعده تجاوز، انصافاً این که این ها را حالا در اصول بخواهیم ذکر نکنیم یک خاتمه ای در اصول راجع به این قواعد مهم فقه قرار داده بشود.

عرض کردیم الان در کتب اصول ما مخصوصا اصولی که الان متعارف ما است مثل رسائل فما بعد، بخشی را راجع به قواعد فقه اختصاص ندادند اما عملا وارد شدند، خوب دقت بکنید یعنی عملا ما ها الان در مباحث اصول در بحث خارج یا سطحش عملا جمله ای از این قواعد را بررسی می کنیم. در ذیل اشتغال و برائت مرحوم شیخ متعرض لا ضرر شدند و شرح لا ضرر را دادند، فرض کنید در خود قاعده استصحاب که شرح دادند، بعد در ذیل قاعده استصحاب خاتمه فی تعارض الاصول گذاشتند، متعرض تعارض اصول شدند و به مناسبت تعارض اصول تعارض این قواعد را هم بررسی کردند، مثلا استصحاب اقتضا می کند این گوشت حرام باشد، استصحاب عدم تذکیه، لکن قاعده سوق مسلم اقتضا می کند که درست باشد. این خودش یک بحث سنگینی شد الان در اصول متاخر ما نسبت سنجی بین این قواعد را که عاداتا در اصول قدیم ما بین امارات حساب می کردند یا حتی به اصطلاح خودشان مصادر تشریع، مثلا آیا کتاب به سنت تخصیص می خورد یا نه؟ اگر قیاس بر خلاف کتاب بود، قیاس بر خلاف سنت بود، اگر اجماع بود، قیاس با اجماع مثلا مخالف باشد. این تعارض هایی را که ما عاداتا متعرض نشدیم، ما عاداتا این ها را متعرض نمی شویم آنی که الان در اصول ما متعرض شده یکی تعارض بین اخبار است که به قول آقایان از اهم ابواب است و یکی هم تعارض اصول است. این تعارض اصول و قواعد را در آخر بحث استصحاب گذاشتند، مرحوم شیخ در آخر بحث استصحاب قرار داد، خب طبیعتا چون می خواستند متعرض به تعارض بشوند متعرض به شرح قاعده هم شدند که قاعده فراغ چیست، تجاوز چیست، دلیلش چیست؟

یکی از حضار: ارتباطی هست بین قواعد فقهیه در موضوعات اصول یا نه؟

آیت الله مددی: عرض کردم نکته فنی این است که اینها مسائلی هستند که خیلی تاثیرگذار در فقه هستند، مثل اعانه بر اثم خیلی تاثیرگذار است و عرض کردیم تصادفا عنوان اعانه بر اثم در کلمات قدما نیامده است. در متاخرین آمده است، از علامه به بعد آمده و شروع به مناقشه کردن کردند و آخر هم تصمیم گرفتند که اعانه بر اثم حرام نیست، تعاون بر اثم حرام است، مثل فرض کنید صاحب جواهر یا مثل مرحوم آقای خوئی اینها بنایشان به این شد که اعانه بر اثم حرام نیست.

یک بحث دیگر هم این که حقیقت اعانه بر اثم چیست ولو این که انسان مقدمات بعیده را داشته باشد، فرض کنید مثلاً به یک کشوری سفر بکند که در آن ظلم هست، نظام فاسدی هست، آیا این هم تعاون بر آن نظام هست یا نه؟ خب مرحوم آقای خوئی یکی از اشکالاتشان همین اس تکه اگر بگوییم باید بگوییم تمام این ها جائز نیست، و لذا عرض کردیم مثل مرحوم مقدس اردبیلی معنای اعانه را خاص می گیرد، جزء اخیر علت تامه به قول خودش. یا این که ما یصدق علیه عرفاً إنه اعانه، چون این واقعا در فقه تاثیرگذار است، نمی شود انکار کرد. موارد بسیار زیادی را ما در فقه داریم و عرض کردیم اصلاً یکی از نکاتی که منشا شد این قواعد اصولاً در دنیای اسلام خیلی رایج بشود عرض کردم آن نکته اساسی همیشه در ذهنتان باشد، مبتلا شدند به یک مسائل جدید، موضوعات جدید که حکمش در کتاب و سنت بعنوانه نبود، این از زمان صحابه شروع شد لذا قیاس را درست کردند، لذا اجماع را درست کردند، دیدند با این دو تا هم نمی شود. دیگه برگشتند به قواعد عامه من جمله لا ضرر، عرض کردیم شواهد ما نشان می دهد که لا ضرر شاید از اواخر قرن اول دیگه در مدینه رایج می شود، در نیمه های قرن دوم در موطا مالک آمده است، اولین کتابی که لا ضرر دارد در کتاب موطا مالک است، چون دیدند تاثیرگذار در فقه است. لکن در قرن سوم خود اهل سنت گفتند سندش صحیح نیست. حالا بعد از این که در قرن دوم در فقه وارد شد و تاثیر گذاشت خود حدیث رفع، خود حدیث رفع خیلی تاثیرگذار شد، به خاطر این که حدیث رفع مشهور آنها خطا و نسیان و اکراه است. کرارا عرض کردم که اهل سنت حدیث رفع چهار تایی یا شش تایی یا نه تایی ندارند، یک رفع هشت تایی هم ما داریم که در فقه الرضا آمده است. این عدد از رفع فقط در شیعه وارد شده، در اهل سنت همان سه تاست، ما سه تایی را هم داریم از طریق خود شیعه، غیر از طریق عامه در کتب شیخ لکن سه تایی ما با آنها فرق می کند، دیگه شرحش در بحث حدیث.

خب خود حدیث رفع می توانست خیلی تاثیرگذار باشد، چرا؟ عرض کردم مثلاً مرحوم آقای نائینی دارد حدیث رفع مفادش رفع است، اثبات نیست، این نکته اشکال همین جاست، آن ها از حدیث رفع اثبات فهمیدند، خوب دقت بکنید! لذا خیلی از مسائل آمد حل شد. نه این که حدیث رفع را فقط فهمیدند برداشته شده، فرض کنید مثلاً می گویند می گویند حدیث رفع نسیان می گوید، حالا شما سجده را نسیان کردید، اما این مفادش این نیست که نماز درست است چون سجده جزء نماز بود، فرض کنید نماز ده جزء، یک جزئش را نسیان

کردید، خیلی خوب این هم به حدیث رفع برداشته شد، چه دلیل دارید که شما بگویید مکلف به ۹ جزء هستید؟ این دلیل می خواهد، امر شما به تکلیف به ۹ جزء از کجاست؟ و ما توضیحاتش را عرض کردیم اینها عقیده‌شان این بود که با حدیث رفع این را اثبات بکنند. البته بعدها خود اهل سنت هم در حدیث رفع اشکال کردند. عرض کردیم مثلاً بخاری، حتی بخاری عنوان باب را برای رفع نسیان دارد اما حدیث رفع را نقل نمی کند، یک چیز دیگه نقل می کند. حالا نمی خواهم وارد بحث تاریخی بشوم و بعدها اهل سنت هم اشکال کردند که حدیث رفع مفادش این نیست، مفادش نفی عقوبت است. عرض کردم آمدی در کتاب الاحکام در بحث مجمل و مبین می گوید این واضح است که رفع یعنی عقوبت برداشته شد، حالا تعبیر عقوبت چون در رسائل شیخ هم آمده در کتب اصحاب ما هم آمده است. ما به جایش احکام جزائی گفتیم. مراد از حدیث رفع، رفع احکام جزائی است و عرض کردیم احکام جزائی ای که متفرع می شود و مرتب می شود بر عنوان تمرد بر نظام، مخالفت با قانون، تعدی بر قانون اما احکام جزائی که خودش تابع واقع است آنها برداشته نمی شود. حالا نسیاناً زد شیشه مردم را شکست ضامن است، چون ضمانت به عنوان احکام جزائی مرتب بر تمرد نیست، حدیث رفع می تواند احکام جزائی ای که اصطلاحاً ما به آن می گوئیم مثل زندان و تازیانه و غرامت مالی و مطبش را ببندند و ممنوع السفر بشود اصطلاحاً اینها، احکام جزائی از این قبیل، این احکام جزائی در این حالات برداشته می شود. دقت فرمودید؟ مفاد حدیث رفع این است. عرض کردیم مثل آمدی می گویند واضح است. آقایان علمای ما مخصوصاً شیخ هم احتمال عقوبت داده، مخصوصاً مرحوم نائینی می گویند نه آقا احکام را هم بر می دارد لکن آنها می گویند واضح است مراد احکام جزائی است نه این که حکم الهی را بردارد یا غیرش را اثبات می کند. این جور احادیث در قرن دوم و این جور قواعد عامه به درد دنیای فقه خورد و خیلی از مشاکل را با او حل کردند. البته عرض کردیم بعدها که اصول را در قرن سوم و قرن چهارم و پنجم مخصوصاً بعدها تنظیم نهایی دادند، دقت کردند، شکل دادند، قواعد را مرتب کردند، دیدند این قواعد با اصول نمی خورد، لذا این را جدا کردند و یک فن دیگری شد که این که ما عرض کردیم مثلاً در اول عهد صحابه راجع به مثلاً اصطلاح خودشان خلفای راشدین یا من یلحق به خلفای راشدین مثل عمر ابن عبدالعزیز اصولاً دستگاه اجرائی و سیاسی با دستگاه فقهی یکی بود یعنی اصلاً معنای خلیفه راشد این بود، هم حاکم بود و هم فقیه بود، هم حکم می داد و هم اجرا می کرد.

از زمان معاویه و بعد دنباله‌اش از این‌ها جدا شد لکن با جدا شدن معذک کله دستگاه اداری و سیاسی در فروع فقهی باز به دستگاه فقها مراجعه کرد، سرّ این که مثلاً فرض کنید فقه‌های سبعه فقه شکل گرفت مسائل سیاسی جدید را می‌اندازند به فقها و طبعا فقها هم طبق نظرات خودشان بررسی می‌کردند، این در قرن اول بود یعنی بعد از سال ۴۱.

در قرن دوم تدریجاً آمدند یک قواعدی را برای فقاها و برای استنباط جدا کردند که قواعد عام است. از اواخر قرن دوم اصول شکل گرفت، طبعا اصول را عرض کردم من این قاعده را چند بار عرض کردم و باز هم تکرار می‌کنم اگر می‌خواهید مسائل اصولی را در قرن اول یا در زمان صحابه ببینید در فقه می‌بینید، چون در آن زمان اصول نبوده، فرض کنید مثلاً از او سوال کردیم که من در لباس غصبی نماز خواندم گفت نماز درست است، این معنای اجتماع امر و نهی است. به صورت اجتماع امر و نهی نیست، اصلاً بحثی به نام اجتماع امر و نهی را در قرن اول نداریم اما فتوایش هست، فتوای اجتماع امر و نهی هست مثلاً از امیرالمومنین نقل شده که نه نگاه بکنید در چی و در کجا نماز می‌خوانید. از صحابه نقل شده که نه اشکال ندارد لباس مغضوب باشد، مکان مغضوب باشد نماز درست است، لذا چند دفعه عرض کردم فخر رازی می‌گوید که قاعده اقتضای امتناع می‌کند، اگر در لباس غصبی نماز خواند نمازش باطل است لکن صحابه در مکانهای غصبی پشت سر خلفای غاصب نماز خواندند، خلفائی که مشروعیت نداشتند و کار خلاف شرع می‌کردند نماز خواندند، چون حکم به صحت نماز کردند به خاطر فتوای صحابه اجتماع می‌گوییم چون صحابه در مکان‌های غصبی نماز خواندند و نماز را درست می‌دانستند ما به خاطر صحابه اجتماع می‌گوییم، حالا این را فخر رازی شخصیت بزرگ علمیشان گفته، این را ما به این جهت و إلا مقتضای قاعده باید امتناعی بشویم و باید بگوییم نماز باطل است.

لذا این سیر مسئله را خوب دقت بکنید، از این‌جا معلوم شد که قواعد فقه واقعا تاثیرگذار بود لکن دیدند سنخ این‌ها با سنخ مسائل اصول فرق می‌کند و لذا به جای قواعد فقه یعنی هم عنوان داشت چون فقه عنوان دارد و هم عمومیت داشت که اسمش را قاعده فقهیه گذاشتند لکن چون عمومیت داشت اهل سنت اسمش را اشباه و نظائر گذاشتند، کتاب‌هایی که به اسم اشباه و نظائر هست مرادشان قواعد فقهیه است، اشباه و نظائر در اصطلاح آن‌ها قواعد فقهیه است. چرا؟ چون اشباه شبیه دارد، موارد دیگه دارد، این اعانه بر اثم فقط در

فروش انگور به کارخانه شراب نیست. موارد دیگر هم دارد و عرض کردیم انصافا با مجموعه ای از این موارد اینها توانستند که فقه را یعنی در هر زمانی کار خیلی مهمش این بود که فقه را کاملا به صحنه واقعی زندگی اجتماعی برسانند و به مجرد این که با حادثه جدیدی روبرو شدند کنار نکشند، نه در میدان بیایند و طبق این که این شریعت تکمیل شده و خاتم شرایع است این را از قران و سنت آتی که موجود است بگیرند. این زمینه های فقاقت شد، فقاقت هم زمینه های اصول شد. البته همراه با تدوین اصول تصادفا چون بعد زمان پیدا شد حدیث هم در اول که یک نوع قداست خاص داشت تدریجا بر اثر گذشت زمان و وجود بعضی از افراد کذاب و بعضی از افرادی که مشتبّه بودند، بعضی از افرادی که ضبطشان خراب بود، بعضی از افرادی که در اواخر عمر اختلاط پیدا کردند تدریجا شناخت حدیث هم به این اضافه شد، آن بخشی که مربوط به سند بود رجال.

عرض کردیم تقریبا رجال و اصول از نیمه های قرن دوم شروع شد، تقریبا بنایش به این شد که رجال بیاید تشخیص صغری بدهد و اصول بیاید حکم کبری را بیان بکند. رجال بگوید این شخص عدل است، ضابط است، کذاست، اشتباه نکرده و اصول هم بگوید خبر واحد حجت است، یکی صغری شد، تدریجا بنا به این شد که علم اصول متصدی کبریات بشود. این هم از اواخر قرن دوم است و طبعاً عرض کردیم اولین کتاب هم کتاب شافعی است. خب در کتاب شافعی اگر شما نگاه بکنید اصولا کیفیت بحث به این روشنی نیست که ما الان مطرح می کنیم. اصولا همیشه کتاب های اوائل و کتاب های موسس یک مقداری کم و زیاد دارد لکن تدریجا شما از سال های ۳۰۰ به بعد دیگر کتب اصولی شکل نهایی را می گیرد، به همین شکلی که بعدها بوده. البته بعدها تحقیقاتی شده. عرض کردم دائما این علوم اعتباری یک طبیعتی دارند، انقباض و انبساط دارند یعنی فرض کنید در کتاب شافعی یک مقدار از اباحت است. کتاب های بعدی بیشتر می شود. کتاب های بعدی مثلا یک مقدارش را حذف می کند و چیز دیگری اضافه می کند. کتاب های بعدی باز حذف می کند و مثال هایش را هم عرض کردم، این راجع به طرح کلی و انصافا جمله ای از قواعد فقهیه را عرض کردم دو سه تا نکته دارد:

یک: به خاطر این که واقعا کثیر الدوران است مثل همین لا ضرر. عرض کردم جلال سیوطی در اول کتاب اشباه و النظائر یک مقدمه ای دارد که مثلا فلانی کل فقه را در پنج مسئله جمع کرد، فلانی کل فقه را در ۱۷ مسئله جدا کرد، نوشته و اسم برده. آن وقت پنج تا

اصل را گرفته که اینها در فقه خیلی مهم اند، مدار فقه بر آن هاست، یکیش لا ضرر است، یکیش هم مسئله استصحاب است. یعنی این قدر تاثیرگذار بوده که مدار فقه بر آنهاست و نوشته قال فلان و قال فلان، آقایان می خواهند مراجعه بکنند چون محل کار ما فعلا نیست. پس خوب دقت بفرمایید اولاً دورانی که اینها دارند حتی در موارد جزئی مثل اعانه بر اثم. ثانیاً بعضی هایشان که فقط موضوعاتند، مثل قاعده فراغ، مثل قاعده تجاوز، مثل قاعده سوق مسلم، مثل قاعده قرعه علی المعروف، این ها چون ادله مختلف دارند و ادله آن احتیاج به بررسی دارد اینها را بیاوریم در اصول و در خاتمه اصول بحث بکنیم خیلی خوب است.

نکته سوم در خود قواعد بعضی از نکاتی است که بیشتر جنبه های اصولی دارد مثل تعارض اصول با همدیگر، مثلاً فرض کنید ما چرا در موارد قاعده سوق مسلم به استصحاب مراجعه نمی کنیم؟ عرض کردیم این مباحث قدیم هم هست، مشهور بین علمای اصول نسبتشان تخصیص است، خب بعدها بعد از مرحوم شیخ رحمه الله گفتند نه نسبتشان حکومت است، این ها بحث های لطیفی بود چون شرح تخصیص و حکومت و فرق این دو تا با همدیگر، بعضی ها احتمال هم دادند که ورود باشد، ما که عرض کردیم از ورود هم بالاتر است، راه دیگری را انتخاب کردیم. این نکات بسیار جالب و لطیفی است که در باب این قواعد وجود دارد که نسبت سنجی می کند. یک قاعده کلی را عرض کردم ما الان به طور متعارف در فقه این طوری هستیم. در شبهات حکمیه جایی که حکمی را می خواهیم بیان بکنیم اصطلاحاً ابتدئاً قطع است، بعد ظن معتبر است، بعد اگر اصل تنزیلی باشد که در احکام منحصر در استصحاب است. اگر هم نبود اصول غیر تنزیلی، مثل براءت و اشتغال و تخیر. اینها اصول غیر تنزیلی هستند، به یکی از اینها، این ترتیب متعارف.

یکی از حضار: قاعده طهارت در شبهات حکمیه اصل تنزیلی نیست؟

آیت الله مددی: بله اما مورد واحدی است. آن را ذکر نکردیم، خود من گفتم، از من هم شاید نشنیده بودید، عرض کردم کل اصول تنزیلی در احکام دو تا است: طهارت و استصحاب، چون قیاس را گفتند اماره غیر معتبر. البته به نظر ما قیاس هم اصل تنزیلی است، حالا آن شرحش جای خودش باشد.

اما در شبهات موضوعیه عرض کردیم نکته دیگری دارد، قطع هست، ظن معتبر است، اصل تنزیلی است، اصول تنزیلش تعارض دارند. این را در شبهات حکمیه نداریم. چون اصل تنزیلی یکی است و دیگه تعارض نمی کند اما در شبهات موضوعیه اصل تنزیلی تعارض دارد.

یکی از حضار: به نظر آقای خوئی تعارض نداشت در استصحاب؟ آقای خوئی تعارض تصور کرده بود.

آیت الله مددی: نه تعارض بین استصحاب، نه استصحاب با چیز دیگه. آقای خوئی می گفت استصحاب عدم جعل با استصحاب بقای مجعول، دو تا استصحاب، این دو تا، نه این که استصحاب با چیز دیگری.

اما در موضوعات چرا، استصحاب می گوید این گوشت نجس است، حرام است، اصل عدم تذکیه است. قاعده سوق مسلم می گوید حلال است، استصحاب با قاعده سوق مسلم تعارض دارند، نمی خواهیم بگویم تعارض ثابت است، این نکته در احکام نیست، می خواستم این نکته را بگویم. در موضوعات هست، خب این نکته لطیفی است که انسان بیاید این قواعد فقهیه را هم تنقیح بکند لکن چون انصافا جزء اصول نیست این را در خاتمه قرار داده بشود، چطور مرحوم اصول خاتمه ای در تعارض اصول دارد. یک خاتمه، آن وقت به جای این که مثلا لا ضرر را شما یک جای رسائل می خوانید، مثلا همین قاعده ید و سوق مسلم و قرعه و قاعده تجاوز و قاعده فراق، شما اینها را در آخر استصحاب می خوانید، ما هم که بحث های دوره های قبل عرض کردیم مفصل وارد می شویم یعنی ادله شان را متعرض می شوند، خب چرا این جور نصفه نصفه آدم بگذارد، درست یک جای معینی را برایش قرار بدهد، یک قسمت معینی را در بحث اصول برایش قرار بدهد و آن هم بحث خاتمه است، یک قسمت خاصی برای قواعد فقهی باشد، معیار آوردن قواعد فقهیه هم این است، حالا مثلا در جزء قواعد فقهیه است من ملک شیئا ملک الاقرار به، کسی که عبا دارد می گوید عبا من نجس است، حرفش قبول می شود، عبا من پاک است حرفش قبول است، خب این خیلی قاعده کم تاثیری است، قاعده من ملک. مثل قاعده حرمت اعانه بر اثم نیست، مثل لا ضرر نیست، این قاعده من ملک یک قاعده. شما هم تا حالا در رسائل مکاسب قاعده من ملک را ندیدید، در کتاب طهارت آقایان نوشتند که من ملک شیئا، من می خواهم بگویم قواعد فقه هم خیال نکنید مراد ما بیابیم قواعد فقه بنویسیم، مراد این نیست. جمله

ای از قواعد فقه خیلی تاثیرگذار است، برای عمل فقیه، و ادله‌اش هم مختلف است و حالاتش هم مختلف است، این جمله ای از قواعد مثلاً قاعده من ملک شیئا ملک الاقرار به ارزش وجودی ندارد یا العقود تابعه للقصود، این را در همان مکاسب بگذارند در بحث عقود و قراردادها قرار بدهند.

یکی از حضار: این که امر به غسل ظهور دارد در ارشاد به نجاست، این قاعده فقهی است یا مسئله اصولی؟

آیت الله مددی: این استظهار فقهی است، نه قاعده فقهی است و نه قاعده اصولی.

یکی از حضار: بعضی ها آوردند یک قسم از قواعد فقهیه.

آیت الله مددی: خیلی خوب، اختیار با خودشان است.

یکی از حضار: ولی موثر در استنباط است

آیت الله مددی: خب همه فقه تاثیر در استنباط دارد پس شما همه فقه را بیاورید اصولش بکنید. اینها بحثی دارند که اغسل ثوبک من بول ما لا یوکل، اطلاق غسل اقتضا می کند که نجس باشد، این حرفشان این است. شما هم مرادتان همین است، می گویند چون اطلاق دارد، فرض کنید مثلاً اگر بولی به لباس خورد و بعد لباس شست هیچ اثری از آثار بول نبود، چون طهارت یعنی پاکی، پس این لباس الان پاک است، می گویند نه اطلاق اغسل الان موجود است. این لباس را بشور ولو خشک خشک بشود، ولو هیچ اثری نیست، ولو ده روز گذشته، نه بوئی از بول هست، نه رنگی هست، نه اثری، هیچ اثری از بول روی این لباس نیست. حالا بول انسان مثلاً، بول ما لا یوکل لحمه.

یکی از حضار: در حیوان همین که ظاهرش نباشد کفایت می کند.

آیت الله مددی: بله در باب حیوان همین طور است، در باب اشیای طبیعی هم همین طور است، مثل بیابان، همین که خون را ریخت و بعد خون ریخت، در باب حیوان هم همین طور است لذا سوال می کند که اگر از این حیوان های گوشتخوار مثل باز و عقاب دهنش را، منقارش را در آب زد، امام می فرماید رایت فی منقاره دما، چون این عقاب حیوان می خورد دیگه، قطعاً میته می خورد، یعنی قطعاً

.....

متنقارش نجس می شود، می گویند اگر دم را دیدی آن آب نجس است ولی اگر ندیدی پاک است یعنی زوال نجاست در حیوان کافی است. بنایشان این است. فرض کنید شما دیوار ساختید، اگر به دیوار نجاست آمد زوال نجاست کافی نیست، باید بشوید اما زمین بیابان اگر زوال نجاست شد کافی است. حالا من وارد بحث فقه نمی شوم. آنها حرفشان این است که نه این که امر به غسل، اطلاق امر به غسل، خوب دقت بکنید! روشن شد؟ فقاہت تان را از الان ہی آماده بکنید، می گویند وقتی گفت اغسل یعنی مطلقا آثارش باقی باشد یا نباشد، اگر گفت مطلقا یعنی نجس است. اگر گفت مطلقا، چون الان آثار خون روی لباس نیست، نه آثار بول هست، نه بویش هست، نه رنگش هست، هیچ نکته ای از بول روی این لباس نیست، آیا باز هم بشوریم، ده روز هم گذشته، بیست روز هم گذشته، یک ماه گذشته، یک سال گذشته، می گویند بله اطلاق دارد، اغسل ثوبیک من بول ما لا یوکل لحمه، خب آن طرف مقابل هم می گوید اطلاق ندارد، ممکن است که اطلاقی برایش تصور نمی شود. آن وقت یک قاعده ای گذاشتند که اطلاق امر به غسل یعنی نجاست. شما مرادتان این بود. حالا شما امر به غسل می گویند، اما نه، اطلاق آن، اطلاق امر به غسل یعنی نجاست، و إلا خب اثرش رفت مثل بدن حیوان، خون رفت باید بگوییم پاک است لکن چون دارد اغسل ثوبیک من بول ما لا یوکل لحمه پس از اطلاکش می فهمیم یعنی نجس است یعنی اگر بول ما لا یوکل لحمه به لباس خورد نجس است. لباس نجس می شود، دقت کردید؟ اما این قاعده فقهی نیست، استظهار فقه است.

یکی از حضار: تاثیر در فقه دارد

آیت الله مددی: همه فروع فقهی تاثیر دارد.

یکی از حضار: لزوما نجاست را هم ثابت نمی کند، ممکن است کثافت باشد.

آیت الله مددی: ظاهرش نجاست شرعی است دیگه، پاک شده، تمیز شده، فرض کنید با الکل شسته پاکش هم کرده، با بخار شسته پاک پاک کرده اما با آب نشسته، هیچ کثافتی وجود ندارد.

علی ای حال از بٹ خارج نشویم. پس بنابراین خوب دقت بفرمایید انصافا حق در مقام این است که مثلا العقود تابعه للقصود را آقایان جزء اصول نوشتند، جزء قواعد فقه نوشتند لکن واقعا، تصادفا خیلی هم تاثیرگذار است اما به هر حال تاثیرش مثل حرمة الاغانه بر اثم نیست، مثل لا ضرر نیست، در ابواب معاملات خیلی تاثیر دارد العقود تابعه للقصود لکن قطعا تاثیرش مثل لا ضرر نیست.

لذا من به ذهنم این طور می آید، البته دیدم بعضی از آقایان اصلا نوشتند قواعد فقه را هم در اصول بیاورید، به نظر من در اصول نمی شود آورد، انصافا باید محدود کرد و بعد هم محدود کرد به این نکته ای که عرض کردم، قواعد فقهی که تاثیرگذار است و دوران دارد و ادله ای که می خواهد اثباتش بکند روشن نیست، مثلا مرحوم شیخ الشریعه نوشته بود متعجم، با این که داریم القرعة لکل امر مشکل چرا فقها به این قرعه مراجعه نکردند. خب ما توضیح دادیم که سرش این است که القرعة لکل امر مشکل نداریم، این مشهور شده و لذا مرحوم صاحب جواهر کرارا در جواهر دارد به قاعده قرعه عمل نمی شود إلا در مواردی که اجماع اصحاب است. خب این خیلی تاثیرگذار در فقه است.

یکی از حضار: آیا عمل اصحاب حمل بر اجماع می شود؟

آیت الله مددی: نه، باید اجماع باشد.

و لذا شیخ الشریعه می گوید چرا اجماع باشد، القرعة لکل امر مشکل، لا لکل امر مجهول، دو تا تعبیر نقل شده، البته این طور نیست لکن نقل شده است. عرض کردم این نکته را هم عرض کردم به نظرم آقای بجنوردی هم نوشتند، چون از ایشان شنیدم. این مطلب را مرحوم آقای آقاضیا دارد، یک مطالبی است که آقاضیا دارد که گاهی آقای نائینی ندارد. آقای خوئی هم ندارند. مرحوم آقاضیا می فرمودند القرعة لکل امر مجهول الان خیال می کنند یکی است، با قرعة لکل امر مشکل فرق می کند، کل امر مجهول امری که دارای واقعیت هست ما علم به آن نداریم مثلا واقعا این نجس است یا نجس نیست، مثلا از سید ابن طاووس نقل شده که اگر اشتباه در قبله شد قرعه بیندازید، ایشان به قرعه مراجعه کرد، هیچ فقیه از فقهای ما نگفته در باب اشتباه در قبله به قرعه مراجعه بکنید، مرحوم سید ابن طاووس در باب اشتباه قبله هم گفته به قرعه مراجعه بکنید، چرا؟ چون قبله یک امر واقعی است و یک جهت واقعی است که برای ما مجهول

است. حتی احکام حیض را هم گفته در مواردی که کثیر الدم باشد و مستحاضه باشد به قرعه رجوع بکن، هیچ فقیهی از فقهای ما نگفته، ایشان مطالب خاص خودشان را دارند.

اما القرعة لکل امر مشکل این از فوائد مرحوم آقاضیاست، عرض کردم ما هیچ وقت از آقای خوئی هم نشنیدیم، در کلمات نائینی هم نیست رحمه الله علیهم اجمعین، مرحوم آقای بجنوردی از قول آقاضیا نقل می کرد که القرعة لکل امر مشکل مراد این است که یک امری که خودش واقعش روشن نیست. دقت کردید؟ یک دفعه واقعی دارد ما مطلع نیستیم این می شود مجهول، یک دفعه خود واقع روشن نیست، مثل خنثی که آیا خنثی واقعا مرد است یا واقعا زن است، آن واقعش روشن نیست. دقت فرمودید؟ واقعش نیست، واقعی ندارد. احتمالا حقیقت سوم است. این جا قرعه بزیند تا ملحق به زن و مرد بشود.

یکی از حضار: حقیقت سوم هم از باب این که ما نمی دانیم حقیقت سوم است.

آیت الله مددی: نه، فرض کنید امروز در بررسی های علمی دیگه نمی گویند نمی دانیم. می گویند این یک حالت خاصی است، نه این طرف است و نه آن طرف است. اما این حقیقت سوم هم اگر باشد با قرعه به یکی از این دو تا حقیقت منتقلش می کنند یعنی حتی اگر حقیقت سوم باشد با قرعه یا ملحق به زن می کنند یا ملحق به مرد می کنند.

پس القرعة لکل امر مشکل یعنی هر امری که در واقعیتش معلوم نیست، نه این که معلوم نیست، واقعیتی ندارد. در آن جا شما به قرعه مراجعه می کنید اما اگر واقعیت دارد و برای شما مجهول است نه.

مرحوم آقاضیا فرق بین این دو تا گذاشته، ما در بحث قرعه متعرض شدیم. دقت بکنید، ما برای بحث قرعه عرض کردیم مواردش خیلی کم است. حق هم با ایشان است. چون همچنین اطلاقی نداریم، اشکال کار سر این است آقایان خیال کردند اطلاق داریم، چرا به این اطلاق عمل نشده. خب این یک مطلب لطیفی است یعنی انصافا تاثیر گذار در ابواب فقه است، در عده ای از ابواب این که آیا رجوع به قرعه بشود یا رجوع به قرعه نشود لذا مثلاً قاعده فقه را در این قواعد فقهیه بیاوریم خوب است. حتی قاعده تجاوز، خب یکی از نکات بسیار مهم در قاعده تجاوز، چون می دانید فرق بین فراغ و تجاوز، فراغ بعد العمل است و تجاوز حین العمل است. اگر در حین عمل شک کرد

در عمل جزء سابق این قاعده تجاوز است. مثلاً در سجده شک کرد رکوع انجام داده یا نه، اما اگر بعد از نماز شک کرد رکوع کرده است یا نه این قاعده فراغ است. فراغ بعد العمل است، تجاوز در اثنای عمل است. آن وقت لطائف فراوان دارد. یکی از آثار خیلی مهمش این است که آیا فراغ و تجاوز در واقع یکی است یا دو تا هستند؟ همین طور که الان عرض کردیم و اگر یکی شدند هر دو تجاوزند یا هر دو فراغند که این آقایان معاصر ما بحث کردند، مرحوم آقای خوئی و دیگران دارند. مضافاً به این که اصل عقلائی دارد، آقای خوئی می گویند اصلاً عقلائی است، جزء امارات گرفتند. آقای خوئی یکیش کردند.

با این که این یک امر جزئی است اما یکی از امور خیلی مهم در باب تجاوز مرحوم نائینی می فرمایند قاعده تجاوز خاص به نماز است، البته اتفاق فقهای ما است به خاطر روایت، قاعده تجاوز در وضو نمی آید، شما مشغول شستن دست چپ هستید شک می کنید صورتتان را شستید یا نه؟ می گویند برگردید و از اول بشورید، قاعده تجاوز در وضو منصوص است، در وضو جاری نمی شود. کلام در غیر وضو است. در بقیه اعمال قاعده تجاوز، در نماز هم روایت داریم، آن هم منصوص است. مرحوم نائینی می گوید قاعده تجاوز خاص به نماز است، خب این تاثیرگذار است دیگه واقعاً. آقای خوئی می فرمایند قاعده تجاوز در همه ابواب می آید. فقط در باب وضو نمی آید. دقت بکنید! چون آنی که منصوص است در وضو نمی آید، آنی که منصوص است در نماز می آید. مشکل کجا پیدا می کند؟ بقیه اعمال. بگوئیم چون در نماز منصوص به جریان است در غیر نماز هم نمی آید و الی آخر که من دیگه نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم که از بحث ما خارج می شود. این خلاصه بحثی بود که تا این جا شد.

چون حالا مرحوم نائینی بحث را به این جا کشیدند، مرحوم نائینی در این جا متعرض تقسیم ابواب اصول نشدند، دیگه به همان ترتیبی که در کفایه بوده، عرض کردم این ترتیبی که بیشتر الان در کتب ما آمده همان ترتیب کفایه است مثلاً که یک مقدمه ای با ۱۳ تا مطلب است، ۸ تا مقصد و یک خاتمه، ایشان این جوری، تعارض را هم در مقصد هشتم قرار دادند. عرض کردیم بعدها دیگه بعد از مرحوم صاحب کفایه و بعد از این ترتیب خب طبیعتاً بحث شده است. مثلاً فرض کنید بحث به قول خودشان ملازمات را که چهار تا مسئله است، مسئله ضد است و مسئله نهی است و مسئله اجتماع امر و نهی است و مسئله دلالت امر و نهی در عبادات و معاملات بر

فساد. عده ای این را جدا آوردند. عده ای در بحث اوامر آوردند از قدما. انصافا کلماتشان در تنظیم این اباحت خالی از اضطراب نیست، عرض کردم متعرض خیلی دقت هم نشدند. فرض کنید مفهوم و منطوق را عده ای را دیدید که مثلا در معالم و اینها در بحث اوامر آوردند. مثل کفایه اصلا جدا کرده است. ایشان نواهی را جدا کرده و هلم جرا، دیگه من نمی خواهم یکی یکی بگویم، خود آقایان مراجعه بکنند روشن می شود.

آیا بحث این است که اگر بنا بشود یک تنظیمی برای اباحت اصول پیدا بکنیم که حالا چون من به یک مناسبتی اسم قواعد فقه را بردم، عرض کردیم مجموع آن چه که الان ما در میراث های اصولی داریم، حالا از کتاب مثلا اهل سنت از رساله شافعی حساب بکنید و تا بعد بیایید، در میانه این علمای ما در فرق اسلامی که الان داریم من برای اسماعیلی ها کتاب در اصول ندیدم، اسماعیلی ها ظاهرا نداشته باشند، کتاب در اصول نشنیدم. همان کتاب فقه را دارند و البته مخصوصا یک تاویل هم دعائم دارد که چاپ شده اما در ایران متعارف نیست. من نسخه ای از آن را دارم. علی ای حال و لکن جنبه های اصولی را من الان ندیدم که اسماعیلی ها داشته باشند.

خوارج چون طبیعت خوارج این بود که همه مسلمان ها را کافر می دانستند و بقیه هم آن ها را کافر می دانستند، خواهی نخواهی با جامعه اسلامی مربوط نبودند و لذا همیشه هم عرض کردم چون قائل به تشکیل دولت و قیام مسلحانه و این حرف ها بودند همیشه در طول تاریخ از همان زمان امیرالمومنین که اینها تشکیل شدند تا زمان ما، همیشه در حاشیه کشورهای اسلامی بودند. راه های دور بودند که دیگه سلطه مرکزی آن جا ضعیف بود، می توانستند برای خودشان ادامه به زندگی بدهند لذا ما اصولا از کتب آنها و اطلاعات آن ها خیلی نداریم اما الان که مجموعا جمله ای از مصادرشان را چاپ می کنند ظاهرا اباحت اصولی دارند، البته اباحت فقهی هم کتاب های مفصل ۲۰ جلد، ۳۰ جلد در فقه من از آن ها دیدم. آنی که من دیدم خیلی مشوه است یعنی انصافا خیلی روشن نیست، اخیری هایشان شاید بعضی هایشان یکم مرتب تر می نویسند.

یکی از حضار: الان این ها عمان هستند؟

آیت الله مددی: عمان و شمال آفریقا، بیشتر این دو تا هستند، طرف لیبی و الجزایر و اینها.

یکی از حضار: یعنی نهروان چیز خاصی داشته که این ها آن جا بودند؟

آیت الله مددی: نه آن جا جمع شدند، چون جمع شدند حضرت امیر رفت جمعیان را متفرق کرد.

عرض کردم خوارج هم قائل به قیام مسلحانه بودند و هم قائل به تشکیل دولت بودند، الان آن ها کل مسلمان ها را کافر می دانند. واقعا گروه تکفیری آنها هستند، چون نکته اش هم نکته کلامی بود، چون اعتقاد داشتند فرد یا مسلمان است یا کافر است، شق وسط را قبول نمی کردند، فاسق را قبول نمی کردند. این که مسلمان باشد اما فاسق باشد را قبول نمی کردند. اصطلاحا، این غیر از آن اصطلاح جبر و تفویض است، قائل به منزله بین منزلتین نبودن، این اصطلاحا در کلام مراد از منزله این هم هست، غیر از جبر و تفویض، قائل به منزله ای بین منزلتین نبودند.

یکی از حضار: چرا اسماعیلی ها دنبال کتاب اصولی نرفتند؟ با این که هم قدرت داشتند، حکومت داشتند.

آیت الله مددی: ببینید اسماعیلی ها کار اولاً چون می گویم از بحث خارج می شویم بعد از بحث.

و هنوز هم همین دعائم هستند، حتی خود دعائم شروح و حواشی ندارد، خیلی کم، خیلی کم دارد، کار اضافی روی آن نکردند، اصولا تاریخشان هم ابهام دارد، حرف هایی که آن ها در تاریخ خودشان می زنند یعنی بعد از فوت اسماعیل ائمه ای را که ادعا می کند اصلا وجودشان روشن نیست تا می رسد به عبیدالله مهدی که در مصر در ۲۹۷ قیام می کند، این چرا دیگه دولت است. دولت فاطمی هم یک دولت قوی است، اشتباه نشود. عمر دولت فاطمی ۲۷۰ سال در مصر است، اسماعیلی های ایران با قلعه الموت ۴۸۳ که حسن صباح رفت قلعه الموت تشکیل شد تا با کشته شدن آخرین فردشان به اصطلاح در سال ۶۵۴ تمام شد، ۱۷۱ سال، اسماعیلی های ایران در قلاع الموت و قلاع وابسته تا ۱۷۱ سال بودند لکن کار علمی ندارند. بیشتر جنبه های کار تاویلی و باطن گرایی و این طوری است. کار علمی ندارند و من ندیدم حتی کتاب فقهی، حتی بعضی از، ما مراجعاتی که مثلاً به همین دعائم حواشی داشته باشد، حواشی هم ندارند، خیلی عجیب است، همان کتاب همان طور که هست. علی ای حال کیف ما کان وارد نمی شویم

به هر حال اطلاعی که ما پیدا کردیم خوارج یک مقدار ظاهرا اصول و قواعد فقهیه و اینها را دارند اما می گویم چون اینها با عالم اسلامی مانوس نیستند و در عالم اسلامی نبودند بر فرض هم اسم ببرند نمی شناسیم. حالا این البته اشکال نیست. حالا فرض کنید در دنیای عرب اصلا فلسفه ملاصدرا را نمی شناسند، فلسفه پیش آنها ابن رشد است و ابن سینا، فلسفه همین دو تاست. اصلا چیزی به نام ملاصدرا و حکمت متعالیه که الان در حوزه های ما هست، حالا در حوزه های ما شاید باز ابن رشد را نمی شناسند، غرض این شناختن علامت نقص نیست، تعارف این جور شده است.

این ها علی ای حال الان دارند یک حرکتی می کنند، کتاب هایشان را پخش می کنند، چاپ می کنند، انصافا هم خیلی قشنگ چاپ می کنند، خیلی کاغذ خوب، چاپ خوب، لکن آنی که من فهمیدم و اطلاع من هم بر کتب آنها بد نیست، دیدم، این که من فهمیدم اگر هم دارند ما نمی شناسیم که بتوانیم الان دقیق بگوییم. من شش تا رساله کلامی از ایشان دیدم که چاپ کردند، به نظرم یکی از مستشرقین چاپ کرده است. اصلا به نظرم آن رساله ها خرابی دارد و بد چاپ شده که حالا وارد آن بحث ها نشویم.

زیدی ها دارند، عرض کردم زیدی ها یک مدتی اصلا بزرگان معتزله با این ها بودند. زیدی ها بعد از آمدن دولت آل بویه، زیدی ها قبل از آل بویه در حدیث در کوفه خیلی نقش داشتند، با این که فرقه کمی نسبت به امامیه بودند. فرض کنید ابن عقده واقعا عجبویه ای در حدیث است، می گوید ۳۰۰ هزار حدیث را من حفظم با سند و با متن، ۶۰۰ هزار حدیث را هم می توانم مذاکره بکنم. خب این چیز وحشتناکی است، این وسائل ما کلش با مکرراتش ۳۵ هزار است، ده برابر وسائل را سندا و متنا حفظ بوده است. مگر این که این عدد ها شوخی باشد، و إلا عدد های وحشتناکی است و غیر از ایشان هم داریم.

اما بعد از آمدن آل بویه اینها به بغداد آمدند. در بغداد در بخش کلامی خیلی درخشیدند. تا با انقراض بنی عباس اینها به یمن رفتند. دیگه در یمن تقریبا مقطوع اند، اخبارشان از ما مقطوع است یعنی آثار علمی در یمن دارند، نمی خواهم بگویند ندارند. خیلی اطلاع نداریم. تا در جامعه اسلامی بودند. در وسط بودند عنوانشان بیشتر بود. منزوی که شدند و در یک قسمت خاص رفتند و لکن دارند، من جمله یک کتابی است غایة المبادی، کتاب را دارم. دو جلد بزرگ است و واقعا هم خیلی مفصل است، و قشنگ هم نوشته، انصافا

هم کتاب را قشنگ نوشته یعنی الان کتاب معروفشان در اصول به لهجه یمنی غایه المبانی است. پیش من هست. انصافا هم قشنگ نوشته است یعنی انصافا این کتاب را قشنگ نوشته. البته این متن دارد و شرح دارد و حاشیه دارد، نه این که کلا یک کتاب باشد. مجموعه چند تا کتاب و رساله است. علی ای حال آقایان زیدی های یمنی هم در این جهت دارند. شیعه امامی هم در اول کم داشتند که توضیحاتش را عرض کردیم، و بعدها مخصوصا بعد از مرحوم وحید بهبهانی و بعد از حملاتی که آقایان اخباری ها کردند ما کتاب های مفصل در این وقت داریم. اهل سنت کتاب های مفصل از تقریبا قرن پنجم دارند، خیلی مفصل است و چون مخصوصا اصولشان با کلام یک مقدار مخلوط می شد بعضی از کتاب هایشان هم کلام، مثل همین مغنی قاضی عبدالجبار که تقریبا ۲۰ جلد است، ۲۰ جلد نیست چون بعضی هایش را دو جلد کردند، ۲۰ جلد است این در کلام است و در اصول است و کتاب های مفصل زیاد دارند، در این فتره وسط تا قرن هشتم و نهم.

اما بعد از مرحوم وحید بهبهانی کتاب های ما مثل مفاتیح، مثل اشارات. انصافا کتاب های بسیار مفصلی است. خود ضوابط، کتاب های بسیار مفصل داریم. باز اهل سنت ندارند، یعنی از قرن دهم و یازدهم دیگه باز به تفصیل ما ندارند. ما خیلی بیشتر از آن ها داریم. علی ای حال این قسمت ها را ما بعد از وحید از قرن تقریبا دوازدهم به بعد خیلی کتابهای مفصل داریم. مفاتیح الاصول چاپش بیاید ده دوازده جلد بشود، خیلی کتاب های مفصلی را داریم، خیلی مفصل و مقدار زیادی از این کتب هم نقل از کتب عامه است، آرای عامه را هم نقل کردند، خود همین هدایه المسترشدين شرح معالم انصافا خیلی مفصل است. خیلی طولانی و تفصیل که عرض کردم خیلی هایش هم شاید نکات فنی نداشته باشد، تقریبا اولین باری که ما اختصار را شروع کردیم مثلا کفایه. کفایه اختصار یعنی آمدند جمع و جور کردند. بعد از این که زیاد پخش شد.

و مثلا فرض کنید بدائع مرحوم آقا شیخ حبیب الله رشتی، خب خیلی طولانی و مفصل است که من از نجفی ها شنیدم، گفتند حساب کردند که اگر ایشان یک دوره اصول را به این ترتیب می گفت ۱۲۰ سال طول می کشید، این تفصیل در اصول ما آمد. کفایه جمع کرده، از جمع های نسبتا خوب در این جهت مقالات مرحوم آقاضیا است. آقاضیا خیلی معقد نوشته، باز هم این قصه را آقای بجنوردی

.....

برای من فرمودند، گفت یک وقتی مرحوم آقاضیا به من می گفتند آقا میرزا، چون آقای بجنوردی را در نجف آقا میرزا حسن می گفتند، گفت به من گفتند آقا میرزا من این مقالات را خیلی خوب نوشتم، این بعد از من کتاب درسی می شود. حالا تصادفا هم نشد، آرزوی ایشان این بود. ایشان می فرمود که بعد از من این کتاب درسی می شود چون مقالات خیلی مغلق است، گفت وقتی این جا را می نوشتم من و خدا فقط می فهمیدیم. حالا فقط خدا می فهمد. این حرف آقاضیا نیست، مال یکی دیگه است، اشتباه نشود. حال این کتاب را انصافا مغلق نوشته و انصافا هم تقریرات آقاضیا نهایتاً الافکار در شرح افکار ایشان بهتر از خود مقالات است، نهایتاً آقای بروجردی خیلی مرتب نوشته است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين